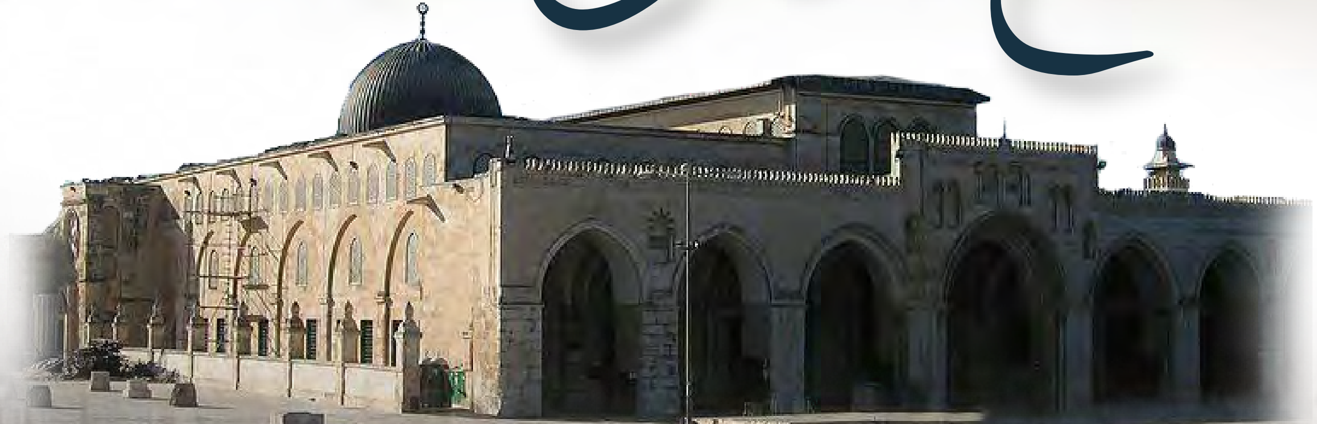
فاتح قدس





صلاح الدین ایوبی

صلاح الدینِ قهرمان، چه کسیِ است؟

امت اسلام و عرب چقدر نیازمند است که از سیره این قهرمان راهش را بسوی پیروزی، عزت وسربلندی پیدا کند، از گذشته درخشان و افتخارآمیز، آنچه را برای اکنونش مفید است بدست آورد و از عناصری که برای پیروزی در حطین آماده شده بود برای باز پس گیری فلسطین شیوه‌ای بهتر کمک بگیرد. امید است خداوند به یاری و پیروزی از طرف خودش اجازه دهد، و آن خارج از قدرت خداوند نیست.

از خداوند می‌خواهیم به مسلمانان در هر جایی این توفیق را بدهد که در فداکاری و جهاد بر راه و شیوه صلاح الدین باشند، راه او را با ایمان و تقوا بپیمایند، و در برپا کردن کاخ سربلندی و وحدت همانند او عمل کنند... که او شایسته اجابت و بهترین آرزوست.

نسب صلاح الدين



صلاح الدین منسوب به خانواده‌ای کرد، اصیل و شریف است. این خانواده با نام ایوبیان بر مصر و شام حکومت کرد، که خود این خانواده هم به طایفه "روادیه"[1] که از لحاظ نسب و عشیره از اشراف و بزرگترین قبیله کرد بشمار می‌آید، منسوب است. بعضي از مورخین سعی می‌کنند سلسله پدران خانواده صلاح الدین را به مُضَر، که آن هم به عدنان منسوب است برسانند، وشکی نیست که اینان در پشت این بحثها که به هیچ وجه با شیوه بحث علمی و حقیقت محض سازگار نیست، می‌خواهند هر شخصیت یگانه‌ای را که از عرب نباشد به سلسله‌ای از نسب عربی برسانند، گویا تمام فضیلتها و مکارم در عرب خلاصه می‌شود و مختص به آنها است، گویا – به نظر کوته فکرانه آنان – یک مسلمان غیر عرب نمی‌تواند گرانمایه و ارجمند شود، یا تمدنی را بنا نهد و یا نامش جاویدان بماند.

اگر تاریخ را بخوانیم و در مورد مردان بزرگمان در بنا نهادن تمدن انسانیت مطالعه کنیم، در می‌یابیم که بیشتر کسانی که در تمدن نقش، و در تاریخ نام و نزد نسل‌ها احترامی داشته اند، از مسلمانان غیر عرب بوده اند... پس این تعصب کورکورانه برای چیست؟ علت این نژاد پرستی دشمنانه چیست؟ مبدأ اسلام قابل تبدیل نیست. {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ}{حجرات: ۱۰} ترجمه: مؤمنان برادر همدیگراند. و راه ثابت آن هم قابل تحوّل نیست. {إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ}{حجرات: ۱۳} ترجمه: بی‌گمان گرامي‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شما است. پس بعد از این به کدامین سخن ایمان می‌آورند؟

تولد صلاح الدین: سلطان صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بسال ۵۳۲ هـ برابر با ۱۱۳۷ مـ در یک خانواده ریشه دار در حسب و شرافت بدنیا آمد. صلاح الدین منسوب به نجم الدین ایوب، جدش شادی پسر مروان گرد می‌باشد. مکانی که صلاح الدین در آن متولد شد، قلعهء "تکریت" بود، تکریت شهری قدیمی بود که به بغداد نزدیکتر بود تا به موصل در بلندای آن، قلعه‌ای استوار و محکم که بر رودخانه دجله مشرف بود، وجود نداشت. در گذشته پادشاهان فارس این قلعه را بر روی سنگ بزرگی برای ذخیره کردن آذوقه و دیدبانی از دشمن بنا کرده بودند، که بعدها در سال شانزدهم هجری ایام خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه به دست مسلمانان[2] فتح شد. قلعه تکریت تا قبل از حکومت سلجوقیان تحت تسلط کشورهای مسلمان بود. در آن هنگام ایوب بن شادی به یکی از مردان فرماندهی نظامی سلجوقیان در بغداد بنام "مجاهدالدین بهروز" پیوست، که او را حاکم و حافظ قلعه تکریت کرد، و برادرش را هم که "اسد الدین شیرکوه" نام داشت بعنوان همکار او برگزید، این دو برادر که هر دو از کوردان روادیه بودند بعنوان حاکم تکریت از روستایی در نزدیکی مرزهای آذربایجان به نام "دوین" در ناحیه‌ای از قلمرو "آران" به سوی عراق آمده، در تکریت ساکن شدند و در ارتش "بهروز" شروع به کار کردند.

از عجایب قضا و قدر روزگار، تولد صلاح الدین در روزی اتفاق افتاد که "مجاهد الدین بهروز" حاکم بغداد به نجم الدین ایوب و برادرش شیرکوه دستور داده بود تا شهر تکریت را ترک

1 – این قبیله در روستایی بنام "دوین" نزدیک مرز "آذربایجان" زندگی می‌کردند، که "ایوب بن شادی" پدر صلاح الدین منسوب به قبیله روادیه می‌باشد.

2 – معجم البلدان ج ۲ ص ۴۹۱

و آن بدین علت بود که شیرکوه عموی صلاح الدین یکی از فرماندهان قلعه را کشته بود، زیرا این فرمانده زنی را اذیت می کرد تا از او کام بگیرد، در نتیجه هنگامی که آن زن از شیرکوه کمک طلبید، بخاطر شرف و جوانمردی فرمانده را به قتل رساند. در این حال بهروز متحیر مانده بود که آیا آندو را پیش خود نگه دارد یا دستور دهد که شهر را ترک کنند؟

اگر آنها را باقی می‌گذاشت بیم آن می‌رفت که فرماندهان از آنها انتقام بگیرند و آنها را اذیت کنند، در نتیجه چاره‌ای جز این نبود که به آنها دستور ترک آنجا را بدهد، سپس در حالی که اظهار ترس بر آنها می‌کرد پیش ایشان آمد و از آنها خواست در همان شب از تکریت خارج شوند و آندو مرد به همراه خانواده شان به "موصل" رفتند که در میان خانواده نجم الدین بن یوسف کودک متولد شده‌اش یعنی صلاح الدین هم بود.

بزرگ شدن صلاح الدین:

دو برادر نجم الدین بن ایوب و شیرکوه از بغداد به سوی موصل هجرت کردند و نزد عماد الدین زنگی رفتند.

عماد الدین از آنان به گرمی استقبال کرد و هدایایی هم به آندو تقدیم کرد، و این احترام، پاداش رهایی وی از کشته شدن یا اسارت، به دست آن دو بود، زیرا عماد الدین زنگی حاکم موصل، آن زمان که بهروز از طرف سلجوقیان والی بغداد بود، با سلجوقیان جنگید. قبلاً گفتیم که نجم الدین ایوب و شیرکوه از طرف بهروز حفاظت از تکریت و قلعه آنرا بر عهده داشتند، نتیجه جنگ عماد الدین بن زنگی با سلجوقیان این بود که لشکر او در مقابل لشکر سلطان سلجوقی شکست خورد، در اثنای عقب نشینی و بازگشتش به موصل، از تکریت گذشت. در آن روز زندگی او و لشکریانش به دست نجم الدین ایوب افتاد که هم می‌توانست آنها را زنده باقی بگذارد و هم می‌توانست آنها را بکشد، اما نجم الدین نیکی را بر بدی ترجیح داد، او و برادرش شیرکوه به کمک عماد الدین شتافتند و راه نجات و امنیت را برای وی آسان کردند تا اینکه به موصل برسد، این برخورد نیک وموضع گیری نجیبانه، بهترین اثر و زیباترین نتایج را در بنای حکومت ایوب و برپایی عظمت اسلام بدست صلاح الدین، داشت.

همانطور که گفتیم هنگامی که آن دو مرد به موصل رسیدند، عمادالدین به گرمی از آنها استقبال کرد و براي اینکه جبران نیکی آنها را در تکریت بکند، زمینی به آنها بخشید تا در آن با عزّت و احترام زندگی کنند.

نجم الدین و برادرش، همراه با کودک تازه بدنیا آمده - صلاح الدین- با عنایت و توجه عمادالدین، با بهترین شکل عزّت و احترام زندگی کردند، تنظیم کارهای سپاه به آنها واگذار شد، هنگامی که « بعلبک » در سال ۵۳۴ هـ به دست عمادالدین زنگی سقوط کرد، نجم الدین ایوب را بعنوان والی آنجا تعیین کرد. این انتخاب برهان قاطعی بود بر آن اندازه اطمینان، اخلاص و حسن اعتمادی که عماد الدین زنگی به نجم الدین ایوب داشت.

صلاح الدین چند سالی از دوران کودکی خود را در بعلبک گذراند. این سال‌های اولیه عمرش در بعلبک از خجسته ترین و شادترین سال‌های او به شمار می‌آید. شکی نیست که او با عزّت رشد کرد، با اسب سواری، آشنایی با مهارت‌های جنگی و روش‌های سیاست و مملکت داری بزرگ شد.

در این باره شاعر می‌گوید:

و ینشأ ناشئ الفتیان فینا * علي ما کان عوّده ابوه پسر نوجوانی در میان ما همانگونه که پدرش به او می‌آموزد رشد می‌کند.

زماني را که صلاح الدین در دمشق بعد از تسلط نورالدین پسر عماد الدین زنگی بر آن گذراند از بهترین دورانی به شمار می آید که وی را بعنوان یک شخصیت یگانه ظاهر کرد. صلاح الدین مورد احترام و تقدیر قرار گرفت.

این اعتبار و جایگاه او، از اعتبار پسر خود حاکم دمشق کمتر بود. در جامعه بعنوان یک جوان آرام، مؤدب، متدین و با غیرتی پرخروش نسبت به اسلام و مسلمین، ظاهر شد، او این اخلاق را از نورالدین گرفته بود که نزد صلاح الدین جایگاه ویژه‌ای داشت. از جمله مناصبی که در دمشق و در عهد نورالدین به او واگذار شده ریاست یا فرماندهی "امنیت" بود، او به بهترین وجه از عهده آن برآمد و توانست شهر دمشق را از فساد دزدان پاکسازی کند، امنیت و استقرار را به چهار گوشه شام برگرداند، مردم نسبت به جان و مال خویش در امان گشته و از نعمت یک زندگی آرام، مطمئن و بی دردسر بر خوردار شدند.

شاعر دمشقی معروف به « عرقله » حسان بن نمیر خوشحالی خودش را بخاطر رئیس امنیت شدن یوسف صلاح الدین این گونه بیان می‌کند:

رویدکم یا لصوص الشام***** فإني لکم ناصح في المقال
أتاکم سمي النبي الکري * یوسف رب الحجا و الجمال
فذلک یقطع ایدي النساء***** و هذا یقطع ایدي الرجال

"ای دزدان شام! آهسته تر! من دارم شما را نصیحت می‌کنم، کسی که با نام پیامبر کریم یوسف، خداوند زیرکی و زیبایی نامگذاری شده به سوی شما آمد، آن یوسف » یکی (حضرت یوسف علیه السلام) دست زنان را می‌برد، و این یکی دست مردان را می‌برد."

صلاح الدین مدتی را که درمصر گذراند از بهترین روزهایی به شمار می‌رود که قهرمانی سرآمد و تجربه جنگی نادر او را ظاهر کرد، زیرا هنگامی که « شاور السعدی » در سال ۵۵۸ هـ بر ضد خلیفه فاطمی "العاضد" قیام کرد، در حالی‌که از نورالدین محمود طلب کمک کرد به سوی دمشق آمد، نورالدین محمود بعد از دودلی که داشت خواسته "شاور" را پذیرفت، فرماندهش " اسد الدین شیرکوه" را به همراه وی فرستاد که در میان مردان بی‌نظیرش برادرزاده‌اش صلاح الدین هم بود، که برتری عظیم و نبوغ فوق العاده‌اش در فنون جنگی و رزمی ظاهر بود، با تدبیر، زیرکی و تصرف خوب او بود که در سال ۵۶۴ هـ عمویش اسدالدین توانست کشور مصر را به قلمرو نورالدین بن محمود بیفزاید، که ان شاء الله توضیح بیشتر در فصل آینده خواهد آمد.

خلاصه آنچه گذشت این است که صلاح الدین در سال‌های اولیه کودکیش و در دوره دوم و سوم از نوجوانیش با فضیلتها و خصوصیات پسندیده بزرگ شد.

از همنشینی با امیران و همصحبتی با فرماندهان، عادات اصیل، مهارت جنگی، غیرت اسلامی و شجاعت مادی و ادبی کسب کرد و این همان چیزی است که صلاح الدین را مستحق و شایسته یک شخصیت بی‌نظیر و یگانه‌ای که دنیا را به لرزه درآورده و مسیر تاریخ را تغییر داده، می‌کند.

آموزش صلاح الدین

قبلا گفتیم که صلاح الدین سنین اولیه کودکیش را در بعلبک گذرانده پس طبیعی است که دوره‌های مختلف را برای یادگیری، خواندن و نوشتن و حفظ قرآن کریم را نیز پشت سرگذاشت، به اضافه اینکه قواعد زبان و اصول علم نحو را – همانگونه که فرزندان امرای مسلمان یاد می گیرند – نزد دانشمندان فرا گرفت.

نویسنده کتاب طبقات الشافعیة می‌گوید:

صلاح الدین حدیث را از حافظ "ابی طاهر سلفی، ابو طاهر بن عوف، شیخ قطب الدین نیشابوری، عبد الله بن بری النحوی یادگرفت." وی به سخن دیگر پرداخته می‌گوید " صلاح الدین فقیه بود، گفته می‌شود قرآن را حفظ می‌کرد، نسبته به مسائل فقهی و شعر آگاه و سرسخت بود.

مورخان متفقند که در ایام نورالدین دانشمندان از شرق، غرب، سمرقند و قرطبه به سوی دمشق می‌آمدند تا در مساجد آن تدریس کنند یا درس بخوانند، که ثابت شده صلاح الدین به مطالب بیشتر آنها گوش فرا داده مخصوصاً هنگامی که « عبد الله بن ابی عصرون » در مسجد جامع اموی می‌نشست و سخنرانی می‌کرد تا مردم از علم و فضیلت او بهره‌مند شوند و فرمایشات و اخلاق را از او فرا گیرند.

این عبد الله بن عصرون کسی است که نورالدین او را فرا خوانده، مدارسی را برای او در دمشق و شهرهای مهم شام بنا کرد تا در آن تدریس کند و به انتشار علم در اقصی نقاط کشور بپردازد، تا جایی که مقام و منزلت این دانشمند به مقام قاضی القضاة آن جزیره ارتقا یافت. از بزرگترین نمونه هایی که تاریخ در مورد اخلاص صلاح الدین نسبت به این دانشمند ذکر می‌کند، این است که مردانگیش به او اجازه نمی‌داد جز اینکه این دانشمند را به نگام نابینائیش، به مجلس خود نزدیک کند و او را درزمره خواص خود قرار دهد.



تاریخ بدون اغراق در مورد یادگیری اسب سواری، تیراندازی، حرص به شکار و تمرین اعمال جنگی صلاح الدین، به فراوانی سخن گفته است. و این همان چیزي است که در آغاز جنگ او را یاری کرد تا بتواند لشکر را فرماندهی، و تنگناها را به شیوه‌ای حکیمانه و نجات بخش تصرف کند. روشن است که صلاح الدین باید اینگونه بزرگ شود، زیرا در عصری نشو و نما یافت که عصر اسب سواری، شکار و بر کندن بود. صلاح الدین دارای صفاتی همچون بخشش، هوشیاری، شادابی، سازش با محیط همراه با تعلیم و تمرین بود، که چنین صفاتی کمتر در مردانی مثل او جمع می‌شود.

ثبات قلب و بردباری عقل صلاح الدین هنگامی که عقل‌های اطرافیانش از بین می‌رفت یا قلب هایشان به پرواز در می‌آمد، از جمله ویژگیهایی است که او را در مصاف بزرگ مردان زنده نام قرار داده است. هنگامی که صلاح الدین مشغول فتح شهرهای شام بود، خبر کشته شدن برادرش تاج الملوک به او رسید، و نیز در آغاز شکست دادن دشمن دیگرش، خبر مرگ برادرش سلطان مظفر که بزرگترین مهندس او در محکم ساختن قلعه‌ها، اداره و محافظت از آنها بود، دریافت کرد، امّا غلبه او بر دشمن در هیچ یک از دو جنگ تغییر نکرد، و با هیچ یک از این دو خبر قلبش به پرواز درنیامد. و این در حالی بود که نامه سرّی مرگ این برادر و کشته شدن آن یکی بدستش رسیده بود. از این نظر اجمالی سریع از زندگی صلاح الدین و این مطالعه مختصر از بزرگ شدنش، شخصیت او بعنوان یک سیاستمدار فاضل و سرآمد، فرمانده‌ای کارکشته، اسب سواری با تجربه و دانشمندی جلیل القدر ظاهر می‌شود. گویا قضا و قدر او را آماده کرده بود تا قهرمان حطین قلب اروپائیان را پر از ترس و وحشت کند، نامش در کشورهای شرق و غرب به پرواز درآید، نسل‌های آینده او را بعنوان الگو و نمونه بپذیرند، و تاریخ او را در مصاف بزرگ مردان زنده یاد قرار دهد. بسیار بعید نیست که مادران فرزندانی همچون صلاح الدین، غیور، قهرمان و جهادگر برای دفاع از ارزش‌های اسلام و سرزمین انبیاء، بدنیا آورند.



آغاز حکومت صلاح الدین



وضع فاطمیان شیعی در مصر کمی قبل از ظهور صلاح الدین، مصر دستخوش بحران وانقلاب‌های داخلی و کشمکش بین طوائف مختلف شیعی، ممالیک[1] ترک، سودانیین و مغربیان بود و قحطی و گرسنگی، آب و هوای بد و وبایی رمقی برای آنان باقی نگذاشته بود از طرف دیگر اختلاس‌های مالی خلفا و وزیران پی در پی به شکل‌های مختلف و متنوع صورت می‌گرفت.

خلیفه فاطمی قدرت خود را از دست داده بود و در واقع کارها در دست وزیران و فرماندهان فاتح افتاده بود. چه اندازه کشتارها و درگیري‌ها بخاطر وزارت در دستگاه خلافت فاطمیان صورت گرفت! و تنها وقتی که «طلائع بن رُزّیک» در سال ۵۴۹ هـ به وزارت رسید اوضاع آرام شد، اما همینکه او در سال ۵۵۸ هـ ۱۱۶۳ مـ به قتل رسید و پسرش «رُزّیک بن طلائع» سرکار آمد، هرج و مرج دوباره کشور را فرا گرفت.

هریک از نورالدین محمود و پادشاه بیت المقدس (أموری الصلیبی) با نگاه خاصی به مصر نگاه می‌کرد. هر کدام برای گسترش قلمرو خود می‌خواست آن را به کشور خود ضمیمه کند و تنها چیزی که مانع از اشغال آن می‌شد، ترس از دیگری بود، بالآخره اختلافات داخلی شیعیان بخاطر وزارت فاطمیان موجب دخالت نورالدین و أموری در سیاست مصر و نزاع بین آندو بر سر مصر شد.

نورالدین محمود در قبول خواسته شاور السعدی متردد بود تا اینکه اتفاقی باعث شد این شک و دو دلی از بین برود، خبرهایی حاکی از هجوم أموری (پادشاه بیت المقدس) به مصر و چیره شدن او بر ضرغام رسیده بود. أموری از ترس همپیمان شدن شاور السعدي و نورالدین محمود، با ضرغام متحد شده برای او جزیه تعیین کرده بود، در این هنگام نورالدین بن محمود برای نجات موقعیت خود مجبور بود خواسته شاور السعدی را قبول کند، بنابراین فرمانده‌اش اسدالدین شیرکوه را که برادرزاده‌اش قهرمان جوان صلاح الدین ایوبی هم در میان مردانش بود، با او فرستاد.

اسدالدین شیرکوه توانست در مقابل ضرغام پیروز شود و شاور السعدی شیعی را دوباره به وزارت منصوب کند، اما شاور به تعهدات خود نسبت به نورالدین محمود عمل نکرد، بلکه مخفیانه با کشور بیت المقدس پیمان همکاری بست، اسدالدین ناچار با همکاری قهرمان موفق، صلاح الدین ایوبی به جنگ او رفت و شاور السعدی از پادشاه بیت المقدس درخواست کمک کرد، در جنگی که میان آنها در شهر بلبیس از ماه رمضان تا ذی الحجه سال ۵۵۹ هـ ۱۱۶۴ مـ بطول انجامید، سپاه شام توانست در مقابل سپاه مصری و صلیبی پیروز و سربلند شود، نورالدین محمود سرگرم شدن پادشاه بیت المقدس به جنگ مصر را غنیمت شمرده به سوی قلعه‌های حارم و بانیاس رفت و آنها را فتح کرد. در نتیجه پادشاه بیت المقدس (أموری) از ترس از دست دادن کشورش شروع به

1 - ممالیک مصر: بردگانی که در مصر به حکومت رسیدند وحدود دویست و شصت و هفت سال حکومت کردند.

مذاکره با اسدالدین شیرکوه برای بستن قرار داد صلح کرد، که این صلح بر شرط عقب نشيني هر دو از مصر و ترک آن برای صاحبان پایان یافت، اولین کشمکش بر سر مصر میان نورالدین و صلیبیان با این نتیجه به پایان رسید.

مرحله دوم کشمکش بر سر مصر: اسد الدین شیرکوه از عزیمت اولش به مصر استفاده کرد و اعماق کشور مصر را و آنچه در آن بود سنجید و به ضرورت چیره شدن بر مصر برای غلبه بر صلیبیان یقین پیدا کرد. بنا براین سعی کرد که این کار (فتح مصر) را نزد نورالدین آسان جلوه دهد، در نتیجه نورالدین مطیع نظر فرمانده اش شده و حمله دوم به مصر را در سال ۵٦۲ هـ به فرماندهی اسدالدین شیرکوه و همکاری صلاح الدین قهرمان آغاز کرد.

شاور وزیر فاطمی همین که شنید سپاه شام بسوق مصر می آید، نمایندهای را به سوی همپیمانان صلیبیش فرستاد و پادشاه بیت المقدس (أموری) به سرعت برای نجات او آمد. دو لشکر در فلات مصر نزدیک «المنیة» با هم روبرو شدند که در آن سپاه شام در سال ۵٦۳ هـ با برتری کامل پیروز شد، و صلاح الدین ایوبی جوان، مهارت و ثبات بیدنظیری را از خود نشان داد و به دنبال آن سپاه شام رو به شمال به سوی اسکندریه رفت و بدون هیچ مقاومتیی وارد آن شدند. اسدالدین برادرزادهاش صلاح الدین را حاکم آنجا کرد.

این اولین بار است که صلاح الدین حکومت را بدست می گیرد و متحمل مسئولیت میشود، گویا قضا و قدر زمینه را برای او فراهم کرده تا استعداد، قهرمانی و نبوغش را آشکار کند. اما همینکه عمویش اسدالدین به فسطاط و قاهره رفت، صلیبیان به اسکندریه هجوم آورده، به کمک ناوگان بیزانسی از دریا و خشکی آنجا را محاصره کردند.

فشار بر محصور شدگان در داخل اسکندریه زیاد شد و کمی مانده بود که تسلیم شوند، اما صلاح الدین، فرمانده قهرمان و کارکشته، مهارت و مقاومت زیادی را از خود نشان داد، تا اینکه عمویش شیرکوه به کمک او رسید، این مرحله با عقد قرار داد صلح پایان یافت که در آن هر دو طرف ملزم به عقب نشینی از مصر و ترک آن برای صاحبانش شدند.

مرحله سوم و آخرین مرحله از کشمکش بر سر مصر:

پادشاه بیت المقدس (أموری) در قرارداد صلح قبلی نیت خالصی نداشت، زیرا تمام لشکرش را از مصر خارج نکرد، او میخواست بعد از دور شدن لشکر شام از مصر بر آن چیره شود. همینکه مطمئن شد آنان دور شدهاند به شهرهای مصر هجوم آورد، و بر شهر بلبیس چیره شد. لشکریانش ساکنین آنرا غافلگیر کرده، عده زیادی را قربانی کردند. این پیروزی آنان را مغرور کرد. در نتیجه به سوی فسطاط پیشروی کردند. شاور وزیر فاطمی از تسلط صلیبیان بر فسطاط ترسید، بنابراین آتشهایی را در آنجا روشن کرد که ۵۴ روز ادامه داشت. همینکه خاموش شد، صلیبیان بطرف قاهره پیش رفتند و آنرا محاصره کردند. شاور السعدی مذاکراتی را با صلیبیان انجام داد، اما سعی میکرد این مذاکرات را به تأخیر بیندازد تا وقتی که سپاه شام – که از آنان درخواست کمک کرده بود - برسد.

چون نورالدین عزم چیره شدن بر مصر را داشت، بنابراین فرصت دیگری دست داد، و برای بار سوم فرماندهش شیرکوه را به همراه برادرزادهاش صلاح الدین ارسال کرد، به محض رسیدن سپاه شام و پیوستن سپاه مصری به آن، صلیبیان شروع به عقب نشینی کردند و محاصره بدون جنگ پایان یافت.

شیرکوه همانند یک فرمانده نجاتبخش وارد قاهره شد، مردم شاد و مسرور شدند، خلیفه فاطمی (العاضد) هم پیش او آمد و هدایایی به او داد، سپس به دنبال آن توطئهای بر ضد شاور السعدی روی داد که سبب قتل او در سال ۵٦۴ هـ شد.

اسدالدین شیرکوه بعنوان وزیر در دستگاه خلافت فاطمی منصوب شد، اما وزارت او دو ماه ادامه نداشت و در جمادی الثانی سال ۵٦۴ هـ، ۱٦٦۹ مـ درگذشت.

از این موضعگیریهای صلاح الدین با عمویش اسدالدین شیرکوه در جنگهای مصر با صلیبیان و مصریان، روشن می شود که صلاح الدین در شجاعت کارکشتگی، سیاست و مهارت در فنون جنگی، شخصیتی نادر و کمیاب است، گویا قضا و قدر، الله متعال از همان اوایل کودکی و نوجوانی او را مهیا کرده تا شخصیتی یگانه در تاریخ و قهرمانی بزرگ در معرکههای آزادسازی با اروپائیان صلیبی شود. بیشک، اولین جنگهایی که با عمویش انجام داد، نیرو، مهارت، ایمان واعتماد به نفس او را افزایش داد، از قهرمانی بی نظیرش که در گوش تاریخ صدای رعد آسایی دارد، پرده برداری کرد.

صلاح الدین وزیر فاطمیان در مصر



اسدالدین شیرکوه دو ماه پس از به دست گرفتن وزارت درگذشت، العاضد خلیفه فاطمی در فکر انتخاب یک وزیر برآمد، که نهایتًا یوسف صلاح الدین را علی رغم سن کمش و با وجود اینکه در میان لشکر شامی همپیمان با مصر فرماندهان و شخصیت های بزرگی وجود داشت، بعنوان جانشین عمویش (شیرکوه) در وزارت انتخاب کرد، بعضی از مورخان علت‌هاي این انتخاب را چنین بیان می‌کنند:

خلیفه فاطمی (العاضد) امیدوار بود که بر صلاح الدین چیره شود، و او با توجه به سن کمش مطیع و فرمانبردار او خواهد شد، اما همانگونه که خواهد آمد الله متعال او را برای غیر این پرورانده بود.

صلاح الدین در حالیکه تنها ۳۲ سال سن داشت، بعد از آنکه جنگ، او را کار آزموده کرده بود و از آنها در دوران همکاریش با نورالدین و عمویش (شیرکوه) درس عبرت گرفته بود، به وزارت رسید، و این همان علت بالا رفتن شأن و مقامش و آشکار شدن کار سترگش بود.

صلاح الدین با دور اندیشی متوجه شد که باید مصریان را راضی کند تا امرای مصری به پشتیبانی آنها علیه او قدرت پیدا نکنند، بنا براین بخشش‌های فراوانی در حق آنان کرد و با لطف و اخلاق نیکو و آسانگیری با آنها برخورد کرد، و از هر چه که دوست داشتند و آنها را به او نزدیک می‌کرد استفاده کرد. از عواملی که سبب شهرت او شد، پیروزی او در مقابل اروپاییان (فرنگیان) در جنگ‌های «دمیاط» و «غزه» و چیره شدن او بر شهر «العقبة» – که کلید خاص مسیر حجاج مصری و تمام مسلمین بسوی مکه مکرمه در دریای سرخ است – می‌باشد. این پیروزی بزرگ و امنیت راه حج برای مسلمانان عامل بزرگی از عوامل تبادل محبت، اطمینان و اخلاص میان او و مصریان بشمار می‌آید که سبب شد مصریان تعصب قومی را کنار بگذارند، با دیگر مسلمانان متحد شده، زیر پرچم صلاح الدین با دشمنان خدا و دشمنان خودشان یعنی کافران ظالم و صلیبیان کینه توز بجنگند اما پس از مدتی شیطان دوباره در آنان رخنه کرده و بعضی از آنان را برعلیه صلاح الدین شوراند که چندی از این خیانت ها در ادامه ذکر می‌شود.

چیره شدن صلاح الدین

بـــــــــر توطئه‌های داخلـــــی





قبلاً گفتیم که صلاح الدین هنگامی که منصب وزارت را بر عهده گرفت هنوز در دوران جوانی به سر می‌برد، به همین علت بیشتر مردان شیعی دولت که در سایه دولت فاطمی کار می کردند به او حسادت می‌ورزیدند، گذشته از این برای تثبیت حکومت فاطمیان در مصر هر اندازه که در توان داشتند سرمایه گذاری می‌کردند، و برای توطئه چینی و پخش دسیسه‌ها که شاید از دست صلاح الدین وزیر جوان و بلند همت خلاصی‌یابند، از هیچ سعی و کوششی کوتاهی نکردند.

از مشخص ترین توطئه‌های مردان شیعی:

۱- توطئه «نجاح» امین خلافت.

۲- توطئه عمارة اليمني.

۳- توطئه کنزالدولة.

توطئه «نجاح» امین خلافت:

امین خلافت «نجاح» که مردی شیعی یاخته بود با قصر «العاضد» آخرین خلیفه فاطمی در مصر ارتباط داشت و در آن سکونت می‌کرد، او در سال ۵۶۴ هـ با گروهی از مصریان بر سر مکاتبه با اروپا و دعوت کردن آنها به مصر جهت محافظت از مصریان در برابر صلاح الدین و همدستانش، به توافق رسید. این آدم یاخته، نامه‌ای به اروپا فرستاد تا آنها را در لشکر کشی به مصر تحریک کند، به این صورت که هرگاه آنان به مصر رسیدند و لشکر صلاح الدین به سوی آنان رفت، امین خلافت هم با لشکرش به دنبال او برود، در نتیجه صلاح الدین میان دو آتش قرار می‌گیرد و کسی از آنان باقی نماند. امین خلافت بعد از اینکه این نامه را نوشت آن را داخل کفش تازه‌ای گذاشت و به یکی از مردانش داد تا به اروپا ببرد، اما کفش به دست یکی از پیروان صلاح الدین افتاد و به سرعت آنرا بدست صلاح الدین رساند. صلاح الدین حقیقت ماجرا را دریافت اما آنرا آشکار نکرد، برای اینکه جار و جنجال پیروان امین خلافت بلند نشود! او را فوری مجازات نکرد. صلاح الدین همچنان در فکر نقشه‌ای بود تا اینکه امین خائن روزی به قصر خودش خارج از شهر قاهره رفت، گروهی را به دنبال او فرستاد که او را دستگیر و به قتل رساندند به دنبال آن لشکر خلیفه سودان – که حدود پنجاه هزار نفر بودند – برای کمک به امین خلافت مقتول واکنش نشان دادند. دو روز تمام لشکر خلیفه سودان و لشکر صلاح الدین جنگ درگرفت که در این درگیی پیروزي كوبنده از آن صلاح الدين بود، بدین ترتیب صلاح الدین بر توطئه «نجاح» امین خلافت و فتنه لشكريان سودان كه براي كشتن او و قیام کرده بود، چیره شد. این تنها سودانیان نبودند که دسیسه‌ها و توطئه ها را طراحی می‌کردند، بلکه امرای فاطمی در تحریک نافرمانی و شعله ور کردن آتش فتنه و جنگ، نقش بزرگی داشتند.

توطئه عمارة اليمني

از جمله توطئه‌های بزرگی که بر ضد صلاح الدین چیده شد، توطئه تاریخ نویس شیعی معروف «عمارة اليمني» بود. عماره در قاهره گروه زیادی را دور خود جمع کرد، او می‌خواست مردی از اولاد عاضد را به وزارت منصوب کند، تا حکومت را از صلاح الدین گرفته به فاطمیان برگرداند، او بسرعت با اروپائیان مکاتبه کرد و از آنان برای برچیدن حکومت صلاح الدین و نهایتاً کشتن او، درخواست کمک کرد، عماره توانست تعداد زیادی از کسانی که نسبت به دولت تازه کینه و کدورت داشتند، به جنبش خود اضافه کند، بنابراین بیشتر کساني که به صلاح الدین کینه و بغض می‌ورزیدند و علیه او تجمع می‌کردند، دور و بر او جمع شدند. اما یکی از توطئه چینان بخاطر پول سخن چینی کرده، خبر تجمع آنان را به صلاح الدین رساند، صلاح الدین هم آنان را دستگیر کرده و بقتل رساند تا عبرتی باشد برای هر کس که بخواهد به این دولت ضرری برساند یا در پی فتنه باشد، این واقعه در سال ۵۶۹ هـ روی داد.

توطئه کنزالدولة

یکی از دیگر از توطئه‌هایی که صلاح الدین در مصر با آن روبرو شد، توطئه‌ای بود که به سال ۵۷۰ هـ در أسوان و قوص روی داد. مقریزی در کتابش «السلوک لمعرفة دول الملوک» در باره این توطئه و فتنه می‌گوید: در سال ۵۷۰ هـ «کنز الدولة» حاکم شیعی أسوان العرب و سودان دسته‌ای را بقصد آمدن



بسوی قاهره جمع کرد و می‌خواست حکومت را به دولت فاطمیان برگرداند، او اموال زیادی را به لشکریانش بخشید، گروه دیگری هم که با ایشان هم عقیده بودند به آنها پیوستند، سپس ده نفر از امرای صلاح الدین را کشتند، از روستای «طود» مردی بنام «قیاس بن شادی» بلند شده، شهر «قوص» را گرفت و اموال آنرا تاراج کرد، صلاح الدین لشکر انبوهی را به فرماندهی برادرش سلطان عادل مجهز کرد. او با «شادی» جنگید، لشکرش را پراکنده کرد و او را به قتل رساند، سپس رفت و در ناحیه «طود» به «کنز الدولة» برخورد، میان آنان جنگهایی در گرفت، که در نتیجه کنزالدولة بعد از آنکه تعداد زیادی از لشکریانش کشته شدند، فرار کرد، اما در هفتم صفر همان سال به قتل رسید و سلطان عادل در هجدهم صفر به قاهره بازگشت.

بدین ترتیب صلاح الدین توانست ریشه همه فتنه‌ها را قطع کند، بر گروه اندک سرکشان، دشمنان و طراحان توطئه‌ها و نیرنگها چیره شود، این امر بر هوشیاری پیوسته و بیداری دائمی او بخاطر مصالح رعیت دلالت دارد، و حقیقتاً سخن شاعر «متنبی» در این باره بر او منطبق است:

علي قدر أهل العزم تأتي العزائم *** و تأتي علي قدرالكرام المكارم

و تعظم في عين الصغير صغارها*** و تصغر في عين العظيم العظائم

غذا یا ولیمه به اندازه اهل خانواده آورده می‌شود، و هدایا به اندازه (قدرت مالی یا معنوی) بخشندگان هدیه داده می‌شود، آنان که کوته نظراند، کارها و چیزهای کوچک را بزرگ می‌بینند و آنان که بزرگ مردند کارها و چیزهای بزرگ را کوچک می‌بینند.

خلاصه خیانت‌های شیعه و تلاش آن‌ها برای از بین بردن صلاح الدین ایوبی



شیعه فراموش نکرد که این صلاح الدین ایوبی بوده که دولت فاطمی آن‌ها را در مصر از بین برده و دوباره راه را برای سنت گشود، از این رو بارها تلاش کردند که او را از بین برده و دولت فاطمیان را از نو بنا کنند و در این توطئه‌ها از فرنگیان کمک گرفته و با آن‌ها مکاتبه می‌کردند.

مقریزی در السلوک می‌گوید: «در سال ۵۶۹ هجری عده‌ای از اهل قاهره متحد شده و تصمیم گرفتند که فردی از اولاد عاضد-آخرین خلیفه فاطمی در مصر- را به منصب خلافت نشانده و صلاح الدین را از بین برند و برای این کار با فرنگ مکاتبه کردند که برخی از این افراد عبارت بودند از قاضی المفضل ضیاء الدین نصرالله بن عبدالله بن کامل القاضی، الشریف الجلیس، نجاح الحمامی، فقیه عمارة بن علی الیمانی، عبدالصمد کاتب، قاضی الأعز سلامة العوریش متولی دیوان نظارت و سپس قضاوت، داعی الدعاة عبدالجابر بن اسماعیل بن عبدالقوی و واعظ زین الدین بن نجا. ابن نجا توطئه اینان را برای سلطان افشا کرده و در مقابل این کار از او خواست که تمام اموال و مایملک ابن کامل را به او بدهد، سلطان پذیرفت و سپس آنان محاصره شده و دستگیر و به دار آویخته شدند. صلاح الدین تمام کسانی را که خواستار دولت فاطمی بودند تعقیب کرده و بسیاری را کشته و بسیاری را اسیر کرد و فرمان داده شد که تمام لشکریان و درباریان بار سفر ببندند و سودانیان را به دورترین نقاط سرزمین الصعید راند و یکی از دعوتگران فاطمیان را که "قدید" نامیده می شد در اسکندریه در روز پانزدهم رمضان دستگیر کرد».

علی رغم قتل خائنان توطئه‌گر، فرنگیان بنابر مکاتبات به سوی مصر حرکت کردند. مقریزی می‌گوید: «در آن سال زمانی که چهار روز از ماه ذی الحجة باقی مانده بود ناگهان ناوگان جنگی فرنگ در صقلیه در مرز اسکندریه لنگر گرفتند و کسی که این ناوگان را مجهز کرده بود غالیام بن رجار مالک صقلیه بود که در سال ۵۶۰ هجری جانشین پدرش شده بود. وقتی این ناوگان کنار ساحل پهلو گرفتند هزار و پانصد اسب را پیاده کرده و شمارشان سی هزار مرد جنگی بود که برخی سواره و برخی پیاده بودند و تعداد کشتی‌هایی که مهمات جنگی و ابزار محاصره را حمل می کردند شش کشتی و قایق‌هایی که توشه و جنگجویان را حمل می‌کردند چهل عدد بودند که در کل به پنجاه هزار نفر می‌رسیدند، آن‌ها نزدیک فانوس دریایی در خشکی پیاده شدند و به مسلمین حمله‌ور شدند تا این‌که آن‌ها را تا دیوارها به عقب راندند و از مسلمین هفت نفر کشته شدند و قایق‌های فرنگیان به سوی بندر حمله کرده و برخی از قایق‌های مسلمین را در آنجا غرق کردند و به خشکی غلبه کرده و در آن چادر زدند به طوریکه در خشکی سیصد چادر داشتند و برای محاصره شهر حمله کردند و سه دژکوب با قوچ‌هایشان و سه منجنیق بزرگ نصب کردند که سنگ‌های سیاه بزرگی را پرتاب می‌کردند، سلطان صلاح الدین در قاقوس بود و در سومین روز حمله فرنگیان خبر به او رسید، او شروع به تجهیز لشکر کرده و سپس دروازه‌های شهر را گشوده و مسلمانان به فرنگیان حمله‌ور شده و دژکوب‌ها را به آتش کشیدند و الله تعالی آن‌ها را یاری داد. و بسیاری از فرنگیان را کشتند و مسلمین آلات و ابزارات جنگی و کالاها و اسلحه‌های زیادی را که به زحمت می‌توان همانند آن را بدست آورد به غنیمت گرفتند و سایر فرنگیان لنگرها را کشیده و پا به فرار گذاشتند و این در ابتدای سال ۵۷۰ بود».

دیدید که حجم خیانت و مقدار آن به چه اندازه بود و اگر الله تعالی به صلاح الدین و مردانش منت ننهاده و یاری‌شان نکرده بود چه عواقب وخیمی می‌داشت و طبعاً این پیروزی بعد از سختی‌ها و کشتار و خونریزی‌های بسیار بود که سببی جز خیانت شیعه نداشت. هنوز سال ۵۶۹ نگذشته بود و سال ۵۷۰ وارد نشده بود که شیعه خیانت دیگری را برای برپایی دولت فاطمی و نابودی صلاح الدین تدارک دیدند.

مقریزی می‌گوید: «... در این سال کنز الدولة والی أسوان، عرب‌ها و سودانی‌ها را جمع کرده و به قصد بازگرداندن دولت فاطمیه آهنگ مصر کرد و اموال هنگفتی را برای طرفدارانش هزینه کرد و جماعتی از موافقانشان به آنان پیوستند، او تنی چند از امرای صلاح الدین را کشت و در روستای طود مردی که به نام عباس بن شادی معروف بود شورش کرد و بلاد قوص را تصرف نموده و اموال آن را به تاراج برد؛ سلطان صلاح الدین برادر خود الملک العادل را با ارتش بزرگی که الخطیر مهذب بن مماتی نیز با آن همراه بود تجهیز کرد، او حرکت کرده و به شادی حمله کرده و طرفدارانش را نابود کرد و او را کشت.

سپس به حرکتش ادامه داد تا این‌که در ناحیه طود با کنز الدولة روبرو شد و جنگ‌هایی بین آن‌ها رخ داد که طی آن کنز الدولة بعد از آنکه بسیاری از لشکریانش کشته شدند فرار

کرد و سپس در هفتم صفر کشته شد و عادل به قاهره باز گشت...». این خیانت فقط توطئه‌ای برای از بین بردن صلاح الدین سنی که دولت شیعه را در مصر از بین برد نبود بلکه به موجب آن خطر فرنگیان در بلاد شام جدی شد و وقتی سلطان صلاح الدین تصمیم به روبرو شدن با آنان گرفت مهمترین مانع او خیانت شیعه در داخل سلطنت مصر بود.

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «سال ۵۷۰ میلادی در حالی شروع شد که سلطان الملک الناصر صلاح الدین بن ایوب تصمیم گرفته بود که برای حفظ بلاد شام از فرنگ وارد آن شود اما مشکلی پیش آمد که او را مشغول کرد و مانع عملی کردن تصمیم او شد و آن این بود که فرنگیان با ناوگانی عظیمی که از نظر تعداد قایق‌ها و آلات جنگی و ابزار محاصره و جنگ همانند آن دیده و شنیده نشده بود وارد آب‌های مصر شدند.

یکی دیگر از موانع رفتن صلاح الدین به شام، مردی بود که برخی او را عباس بن شادی نامیده‌اند و از مسئولان حکومتی کشور مصر و دولت فاطمی بود، او شهری به نام اسوان را پایگاه خود قرار داده و شروع به جمع آوری مردم کرد تا این‌که مردم بسیاری از دور و نزدیک به دور او گرد آمدند، او ادعا می کرد که دولت فاطمی را باز خواهد گرداند و اتابکان ترک را نابود خواهد کرد...».

هنگامی که کشور پاکسازی شد و کسی از سران دولت عبیدیه (فاطمیان) در آن باقی نماند، صلاح الدین به همراه لشکر ترکان آهنگ سرزمین شام کرد و این زمانی بود که سلطان آن نور الدین محمود بن زنکی وفات یافته است و ساکنان آن در نا امنی بودند و ارکان این سرزمین رو به زوال گذارده بود و حکامش با هم اختلاف پیدا کرده بودند. او به قصد سامان بخشیدن به اوضاع این بلاد و نیکی کردن به ساکنان آن و نصرت اسلام و سرکوب طاغیان و چیره کردن قرآن و ضعیف کردن سائر ادیان و شکستن صلیب نصرانیان به نیت رضایت خدای رحمان و ذلیل کردن شیطان، به سوی بلاد شام به راه افتاد و وارد دمشق شد، بزرگان شهر برای استقبال از او آمدند و از سوی او با نهایت نیک رفتاری و احسان مواجه شدند. سپس به خاطر نابسامانی و پریشان حالی اوضاع حلب به سرعت به سوی آن حرکت کرد و برادرش طغتکین بن ایوب ملقب به سیف الاسلام را بر دمشق گماشت، هنگامی که از حمص عبور کرد حومه آن را تصرف کرده و به قلعه آن مشغول نشد و سپس به سوی حماه حرکت کرد و آن شهر را از صاحبش عزالدین بن جبریل تحویل گرفت و از او خواست که سفیر او در حلب باشد و او نیز پذیرفت و سپس به سوی اهل حلب حرکت کرد و آن‌ها را به اسم صلاح الدین هشدار داد ولی توجهی به هشدار او نکرده و بلکه او را دستگیر و زندانی کردند، وقتی جواب برای سلطان نیامد نامه‌ای برای آنان نوشته و آن‌ها را به خاطر اختلاف و عدم اتحادشان سرزنش کرد و ایام گذشته خود و پدر و عمویش که در خدمت نور الدین بودند و اقدامات پسندیده‌ای همراه او انجام دادند که اهل دین بدان گواهی می دهند را بدانان یادآوری کرد، سپس به سوی حلب حرکت کرده و بر سر کوه جوشن اطراق نمود» .

«اینجا بود که وسوسه شیطان انسی، فرزند شاه نورالدین محمود را وادار کرد که اهل حلب را به جنگ با صلاح الدین تحریک کند و این به پیشنهاد شاهزادگان بود، مردم شهر پذیرفتند و اطاعت از او را بر تمام مردم واجب دانستند، روافض برای اطاعت از آنان شرط کردند که «حي على خير العمل» به اذآن‌ها برگردد و در بازارها گفته شود و قسمت شرقی مسجد جامع بدانان اختصاص داده شود و نامهای دوازده امام در تشییع جنازه‌ها ذکر شود و بر جنازه پنج تکبیر بگزارند و عقد نکاحشان به الشریف بن ابی المکارم حمزة الحسینی باز گردد؛ همه این درخواست‌ها پذیرفته شد و در مسجد جامع و دیگر مساجد شهر با حی علی خیر العمل اذان داده شد.

مردم حلب نتوانستند جلوی صلاح الدین مقاومت کنند و برای از بین بردن او هر توطئه‌ای که به ذهنشان خطور کرد به کار بستند؛ ابتدا به شیبان امیر الحسبه نامه نوشتند و او عده ای از یارانش را فرستاد تا صلاح الدین را ترور کنند اما موفقیتی بدست نیاوردند و فقط چند تن از فرماندهان او را کشتند و سپس صلاح الدین بر آن‌ها غلبه کرده و تا آخرین نفرشان را کشت.

در این هنگام با قومص صاحب فرنگی طرابلس مکاتبه کرده و به او اموال هنگفتی را در صورت عقب راندن صلاح الدین وعده دادند و این قومص را قبلاً نور الدین اسیر کرده بود و ده سال در زندان او بسر برده بود و در آخر فدیه داده و خود را آزاد کرده بود، او این کار نور الدین را فراموش نمی‌کرد..»

«در چهاردهم ذی الحجة سال ۱۷۵ هجری، عده ای از اسماعیلیان به سلطان صلاح الدین هجوم آوردند اما بعد از این‌که تنی چند از امیران و خواص را مجروح کردند صلاح الدین بر آنان فائق آمد...» .

در سال ۳۷۵ میلادی وقتی سلطان صلاح الدین از قاهره به قصد جهاد با فرنگ حرکت کرد به عسقلان رفته و در آنجا خیلی از آنها را به قتل رساند و اسیر نمود و به غنیمت و بردگی گرفت و سپس به سوی رمله حرکت کرد و فرنگیان آنها را محاصره کردند و برنس ارناط صاحب کرک به همراه لشکر بزرگی به آنان حمله کرد و مسلمین شکست خوردند و سلطان به همراه عده‌ای مقاومت کرد و شدیدا با آنها جنگید و جماعتی شهید شدند و فرنگیان آذوقه و بار مسلمین را گرفتند، مسلمین در راه بازگشت به قاهره چنان رنجی کشیدند که قابل وصف نیست و برخی از آنان و بسیاری از حیواناتشان مردند و فرنگیان عده‌ای از آنان از جمله فقیه ضیاء الدین عیسی الهکاری را اسیر کردند. سلطان وارد قاهره شد و سوگند خورد که تا زمانی که فرنگیان را در هم نشکند استراحت نکند و نان عده‌ای از اکراد را قطع کرد چون آنها سبب این شکست بودند.

«در سال ۴۸۵ هجری دوزاده نفر از شیعیان قیام کرده و شعار یال علی! یال علی! سر می‌دادند و به راه‌های مختلف رفته و آن شعار را فریاد می‌زدند به گمان این‌که مردم شهر دعوتشان را لبیک گفته و برای بازگرداندن دولت فاطمیان قیام می‌کنند و زندانیان را آزاد کرده و شهر را به دست می‌گیرند اما وقتی کسی با آنها همراه نشد متفرق شدند» .

این برخی از نمونه‌های خیانت‌های شیعه و اقدامات آنها برای از بین بردن یار سنت "صلاح الدین"رحمه الله بود.

یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین.

